

و به این ترتیب زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دایر به آلودگی او، پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می دهد چهار بار با این عبارت: «اشهد بالله انه لمن الكاذبين فيما رمانی به من الزنا» (خدا را به شهادت میطلبیم که او در این نسبتی که به من داده است دروغ می گوید).

و در پنجمین بار می گوید: «ان غضب الله علی ان كان من الصادقين» (غضب خدا بر من باد اگر او راست می گوید).

انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه «لعن» در عبارات فوق «لعان» نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت:

نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می شوند.
دیگر اینکه برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می گردند، یعنی امکان

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۸۲

بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.
سوم اینکه حد قذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می شود (اما اگر یکی از این دوازده اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حد قذف و اگر زن باشد حد زنا در مورد او اجرا می گردد).
چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی باونسبتی نخواهد داشت، اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.
البسته جزئیات این احکام در آیات فوق نیامده همین اندازه در آخرین آیه مورد بحث قرآن می گوید: «و اگر فضل خدا و رحمتش و اینکه او توبه پذیر و حکیم است نبود بسیاری از مردم هلاک می شدند یا گرفتار مجازاتهای سخت»! (و لولا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله تواب حکیم).
در واقع این آیه یک اشاره اجمالی برای تاءکید احکام فوق است، زیرا نشان می دهد که برنامه «لعان» یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می کند.
از یکسو مرد را مجبور نمی کند که اگر کار خلافی در مورد همسرش دید سکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شرع نیاید.

از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حد زناى محصنه قرار نمی‌دهد و حق دفاع به او عطا می‌کند.

از سوی سوم شوهر را ملزم نمی‌کند که اگر با چنین صحنه‌های روبرو شد به دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد.

از سوی چهارم این مرد و زن را که دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک زناشوئی نیستند از هم جدا می‌سازد و حتی اجازه نمی‌دهد در آینده با هم ازدواج کنند، چراکه اگر این نسبت راست باشد آنها از نظر روانی قادر بر ادامه زندگی

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۸۳

زناشوئی نیستند، و اگر هم دروغ باشد عواطف زن آنچنان جریحه‌دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می‌سازد، چرا که نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین امری است.

و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می‌سازد.

این است فضل و رحمت خداوند و ثواب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که بااین راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشکل را گشوده است، و اگر درست‌بیندیشم حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده، بلکه هریک از این چهار «شهادت» را در مورد زن و شوهر جانشین یک شاهد کرده، و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است.

نکته‌ها:

۱- چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود همین است که دو همسر چه خصوصیاتی دارند که این حکم استثنائی در مورد اتهام آنها صادر شده؟

پاسخ این سؤال را از یکسو می‌توان در شائن نزول آیه پیدا کرد و آن اینکه هر گاه مردی همسرش را با بیگانه‌ای ببیند اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست، چگونه غیرتش اجازه می‌دهد هیچگونه عکس‌العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟ اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فوراً حد قذف درباره او اجرا می‌شود، زیرا قاضی چه می‌داند که او راست می‌گوید شاید دروغ باشد، و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی‌سازد، بعلاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.

از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می‌سازند ولی مرد و زن کمتری یکدیگر را به این مسائل متهم می‌کنند، و به همین دلیل در مورد بیگانگان

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۸۴

آوردن چهار شاهد لازم است و الا حد قذف اجرا می‌گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مزبور از ویژگیهای آنهاست.

۲ - برنامه مخصوص «لعن»

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد به اینجا رسیدیم که برای دفع حد قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می‌گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهی شده است، و در مرتبه پنجم برای تاءکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می‌خرد اگر دروغگو باشد.

با توجه به اینکه اجرای این مقررات، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است و هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خودداری می‌کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می‌گردد، این در مورد مرد.

اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی بطلبد که این نسبت دروغ است به خاطر این می‌باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود، و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می‌کند، و غضب خدا را بر خود می‌خرد اگر مرد راست گفته باشد می‌دانیم «لعنت»، دوری از رحمت است اما «غضب» چیزی بالاتر از دوری از رحمت می‌باشد، زیرا غضب مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت، و لذا در تفسیر سوره حمد گفتیم «مغضوب علیهم» از «ضالین» (گمراهان) بدترند با اینکه «ضالین» مسلماً دور از رحمت خدای باشند.

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۸۵

۳ - جزای محذوف در آیه

آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیه‌ای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می‌فرماید: اگر فضل و رحمت الهی و اینکه خداوند ثواب و حکیم است در کار نبود... ولی نمی‌فرماید چه می‌شد، اما با توجه به قرائن کلام، جزای این شرط روشن است و گاه می‌شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب ابهت و اهمیت بیشتری به آن می‌بخشد، و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی‌انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه‌ای می‌دهد. مثلاً در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد اگر فضل و رحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما بر می‌داشت و اعمالتان را برملا می‌ساخت تا رسوا شوید.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فوراً شما را مورد مجازات قرار می‌داد و هلاک می‌کرد. و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسانها مقرر نمی‌داشت. در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می‌دهد

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۸۶

آیه ۱۱-۱۶

آیه و ترجمه

ان الذین جاءوا بالافک عصبۃ منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امری منہم ما اکتسب من الاثم و الذی تولی کبره منہم له عذاب عظیم ۱۱
لو لا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنت بانفسہم خیرا و قالوا هذا افک مبین ۱۲

لو لا جاءوا علیہ باربعة شہداء فاذا لم یاتوا بالشہداء فاولئک عند اللہ ہم الکذبون ۱۳

و لو لا فضل اللہ علیکم و رحمته فی الدنیا و الآخرة لمسکم فی ما افضتم فیہ عذاب عظیم ۱۴

اذ تلسقونہ بالسنتکم و تقولون بافواہکم ما لیس لکم بہ علم و تحسبونہ ہینا و هو عند اللہ عظیم ۱۵

و لو لا اذ سمعتموه قلتہم ما یکون لنا ان نتکلم

بهذا سبحانه هذابهتان عظیم

ترجمه :

۱۱ - کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است، بلکه خیر شما در آن است، آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند، و کسی که بخش عظیم آن را برعهده گرفت عذاب عظیمی برای او است.

۱۲ - چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟ چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است؟!

۱۳ - چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟ اکنون که چنین گواهانی نیاوردند آنها درپیشگاه خدا دروغگویانند.

۱۴ - و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت نصیب شما نمی شد به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید.

۱۵ - بخاطر بی‌آوردن زمانی را که به استقبال این دروغ بزرگ رفتید، و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید، و گمان می کردید این مسأله کوچکی است در حالی که نزد خدا بزرگ است!

۱۶ - چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید برای ما مجاز نیست که به این تکلم کنیم؟ خداوند ا منزهی تو، این بهتان بزرگی است!

شاء نزول:

برای آیات فوق دو شاء نزول نقل شده است:

شاء نزول اول که مشهورتر است و در کتب تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده چنین است:

«عایشه» همسر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید:

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که می خواست سفری برود، در میان همسرانش

قرعه می افکند، قرعه به نام هر کس می آمد او را با خود می برد، در یکی از

غزوات قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حرکت کردم، و چون آیه حجاب نازل شده بود در هودجی پوشیده بودم، جنگ به پایان رسید، و مابازگشتیم نزدیک مدینه رسیدیم، شب بود، من از لشکر گاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره‌های یمانی داشتم پاره شده است به دنبال آن باز گشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده، و هودج مرا بر شتر گذارده‌اند و رفته‌اند در حالی که گمان می‌کرده‌اند من در آنم، زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند بعلاوه من سن و سالی نداشتم، به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم، و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می‌گردند، شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکر گاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود، به هنگام صبح مرا از دور دید نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آنکه یک کلمه با من سخن بگوید جز اینکه «انا لله و انا الیه راجعون» را بر زبان جاری ساخت شتر خود را خواباند، و من بر آن سوار شدم او مهار ناقه را در دست داشت، تا به لشکرگاه رسیدیم، این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه‌پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می‌زد، «عبد الله بن ابی سلول» بود.

ما به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم، در این هنگام بیمار شدم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دیدن می‌آمد ولی لطف

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۸۹

سابق را در او نمی‌دیدم، و نمی‌دانستم قضیه از چه قرار است؟ حالم بهتر شد، بیرون آمدم و کم از کم بعضی از زنان نزدیک از شایعه‌سازی منافقان آگاه شدم.

بیماریم شدت گرفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دیدن من آمد، از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم، هنگامی که به خانه پدر آمدم از مادر پرسیدم مردم چه می‌گویند؟ او به من گفت: غصه نخور به خدا سوگند

زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند درباره آنها سخن بسیار گفته می‌شود.

در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) و «اسامة بن زید» را مورد مشورت قرار داد که در برابر این گفتگوها چه کنم؟

اما اسامة گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او خانواده تو است و ماجز خیر از او ندیده‌ایم (اعتنائی به سخنان مردم نکن).

و اما علی (علیه السلام) گفت: ای پیامبر! خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کنیز مرا فرا خواند، و از او پرسید آیا چیزی که شک و شبهه‌ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده‌ای؟ کنیز گفت: به خدائی که تو را به حق مبعوث کرده است من هیچ کار خلافی از او ندیده‌ام. در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت این سخنان را بامردم در میان بگذارد، بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرد و گفت: ای گروه مسلمین! هر گاه مردی (منظورش عبد الله بن ابی سلول بود) مرا در مورد خانواده‌ام که جز پاکی از او ندیده‌ام ناراحت کند اگر او را مجازات کنم معذورم؟! و همچنین اگر دامنه این اتهام دامن مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده‌ام تکلیف چیست؟

«سعد بن معاذ انصاری» برخاست عرض کرد: تو حق داری، اگر او از طایفه اوس باشد من گردنش را میزنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) و اگر

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۹۰

از برادران ما از طایفه خزرج باشد تو دستور بده تا دستورت را اجرا کنیم. «سعد بن عباد» که بزرگ «خزرج» و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبد الله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می‌زد از طایفه خزرج بود) رو به سعد کرد و گفت: تو دروغ می‌گوئی! به خدا سوگند توانائی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت! «اسید بن خضیر» که پسر عموی «سعد بن معاذ» بود رو به «سعد بن عباد» کرد و گفت تو دروغ می‌گوئی! به خدا قسم ما چنین کسی را به

قتل می‌رسانیم، تو منافقی، و از منافقین دفاع می‌کنی!.

در این هنگام چیزی نمانده بود که قبیله «اوس» و «خزرج» بجان هم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر منبر ایستاده بود، حضرت بالاخره آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع همچنان ادامه داشت و غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود و یکماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی‌نشست.

من خود می‌دانستم که از این تهمت پاکم و بالاخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سرانجام روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد من آمد در حالی که خندان بود، و نخستین سخنش این بود بشارت بر تو باد که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت، در این هنگام بود که آیات ان الذین جائوا بالافک... تا آخر آیات نازل گردید.

(و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند همگی حد قذف بر آنها جاری شد).

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۹۱

شاءن نزول دوم که در بعضی از کتب در کنار شان نزول اول ذکر شده است چنین است: «ماریه قبطیه» یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سوی «عایشه» مورد اتهام قرار گرفت، زیرا او فرزندی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بنام ابراهیم داشت، هنگامی که ابراهیم از دنیا رفت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شدیداً غمگین شد، عایشه گفت چرا اینقدر ناراحتی؟ او درحقیقت فرزند تو نبود، فرزند «جریح قبطی» بود!!

هنگامی که رسول خدا این سخن را شنید علی (علیه السلام) را مأمور کشتن «جریح» کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.

هنگامی که علی (علیه السلام) به سراغ جریح با شمشیر برهنه رفت و او آثار غضب را در چهره حضرت مشاهده نمود فرار کرد و از درخت نخلی بالا رفت هنگامی که احساس کرد ممکن است علی (علیه السلام) به او برسد خود را از بالای درخت بزیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد که اصلاً آلت جنسی ندارد.

علی (علیه السلام) به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد آیا باید در انجام

دستورات شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟ فرمود باید تحقیق کنی، علی (علیه السلام) جریان را عرض کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شکر خدا را بجای آورد و فرمود شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامن ما دور کرده است.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد.

تحقیق و بررسی

با اینکه نخستین شأن نزول - همانگونه که گفتیم - در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفتگو و چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد از جمله:

۱ - از تعبیرات مختلف این حدیث - با تفاوت‌هایی که دارد - به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تحت تأثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۹۲

یارانش در این زمینه به گفتگو و مشاوره نشست و حتی برخورد خود را با عایشه تغییر داد، و مدتی طولانی از او کناره‌گیری نمود، و رفتارهای دیگری که همه‌حاکمی از این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق این روایت شایعه را تا حد زیادی پذیرا شد.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان با ایمان وثابت‌القدم نیز نباید این چنین تحت تأثیر شایعات بی‌دلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تأثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، تا چه رسد به معصوم که مقامش روشن است. آیا می‌توان باور کرد که عتابها و سرزنشهای شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد که چرا گروهی از مؤمنان تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند؟ چرا مطالبه چهارشاهد ننمودند؟ شامل شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز بشود؟! این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شأن نزول لاقلاً گرفتارتردید می‌کند.

۲ - با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می‌دهد که حکم مربوط به «قذف» (نسبت‌اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان افک نازل شده است، چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه عبدالله بن

ابی سلول و جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود و حد الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر اینکه گفته شود که آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یکجنانازل شده و یا به تعبیر دیگر آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریع گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می شود ولی ایراد اول کاملاً به قوت خود باقی است).

و اما در مورد شائن نزول دوم، مشکل از این بیشتر است چرا که:
اولاً: مطابق این شائن نزول کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر

بعد ←

↑ فرست

→ قبل